

از ینب محمودی عالمی

حمیده نانکلی فقط ۱۵ سال داشت که توسط ساواک دستگیر شد و بیش از دو سال از عمرش را در زندان به سربرد. او خواهر شهید مراد نانکلی از فعالان انقلابی بود که سال ۵۳ توسط یادی رژیم طاغوت به شهادت رسید. کمی بعد از شهادت برادر، حمیده دستگیر شد و غم از دست دادن برادر را به غم غربت و دلنگنی‌های زندان پیوند داد. این روزها که در آستانه چهلمین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی هستیم، گفت‌وگویی با این بانوی انقلابی انجام داده‌ایم که ماحصلش را تقدیم حضور تان می‌کنیم.

برادر تان متولد چه سالی بود و چه شد که در مسیر انقلاب قدم گذاشت؟
برادرم مراد متولد سال ۱۳۲۸ بود و من سال ۱۳۳۷ به دنیا آمدم. اصالت ما به توسسزکان همدان بر می‌گردد. پدرم شغل آزاد داشت و همین یک خواهر و برادر بودیم. ما در خیابان پیروزی زندگی می‌کردیم که جوان‌های انقلابی زیادی داشت. پدر و مادرم مذهبی بودند. برادرم از سن ۱۶ سالگی در کارخانه ارج تهران کار می‌کرد و از طریق دوستانش به هیئت و جلسات تفسیر قرآن می‌رفت. کم‌کم باره او رسم مبارزه آشنا شد و کتاب‌ها و اعلامیه‌های امام خمینی(ره) را جابه‌جا می‌کرد.

چه سالی توسط ساواک دستگیر شد؟
سال ۱۳۵۱ دستگیر شد. یک سال و نیم زندانی بود. دو ماه زیر شکنجه بود و بعد از دو ماه به زندان قصر منتقلش کردند. برادرم یک سال و پنج ماه در زندان قصر بود که تازه بعد از طی این مدت او را به دادگاه قهر بردند و به دو سال حبس محکوم شد. همه این شکنجه‌ها و زندانی‌ها فقط به دلیل پیدا کردن چند جلد کتاب و اعلامیه امام خمینی (ره) بود. محکومیت مراد داشت به اتهام می‌رسید که تعدادی از دوستان انقلابی‌اش را دستگیر کرده بود. اطلاعات دیگری لو رفت. دوباره برادرم را در محل کنونی موزه عبرت که آن موقع کمیته ضد خرابکاری شهریان بود تحت شکنجه‌های شدید قرار دادند که باعث شهادتش شد.

چه سالی به شهادت رسید؟

طبق مدارک پزشکی قانونی برادرم شهر پور ۵۳ به شهادت رسیده است و لی تاریخ‌ی که در بهشت زهرا ثبت شده ۱۳ آذرماه ۱۳۵۳ است. یعنی تا آن تاریخ پیکرش تحویل بهشت زهرا نشده بود و در سردر خانه بود. شهادتش را دربر اعلام کردند تا بیرون از زندان مبارزان باخبر نشوند براد به شهادت رسیده است. معمولاً آن موقع اگر کسی شهید می‌شد مبارزی که لو می‌رفت تمام کارها را گردن شهید می‌انداخت تا به دیگر انقلابی‌ها آسیبی نرسد. اما کم‌کم از دیگر زندانیان به بیرون خبر رفت که مراد به شهادت رسیده است. با درز این خبر، مأمورها پیکر برادرم را آذر ماه ۵۳ تحویل بهشت زهرا دادند. البته تا وقتی که انقلاب پیروز شد مطمئن نبودیم مراد به شهادت رسیده است. هر کس چیزی می‌گفت، یکی می‌گفت ممنوع الملاقات است. دیگری می‌گفت به جای دیگری منتقل شده است و… فکر می‌کردیم اوین زندانی است و حق ملاقات نداریم. بسیاری از مبارزان وضعیتشان اینگونه بود. یعنی محکومیتشان تمام می‌شد و اجازه ملاقات نداشتند. بعد از پیروزی انقلاب در همان سال ۱۵۷ از طریق انقلابیون که به بهشت زهرا رفتند اسم مراد که جزو لیست

گفت‌وگوی «جوان» با بانوی انقلابی و خواهر شهید انقلاب اسلامی مراد نانکلی

۵روز بعد از دفن برادر شهیدم دستگیر شدم



شهنا بود پیدا کردیم. اعدامی‌ها و کسانی را که در درگیری‌های خیابانی کشته می‌شدند قطعه ۳۳ بهشت زهرا دفن می‌کردند.

در آن چند سال بلا تکلیفی پیگیر سرنوشته برادر تان نشدید؟

زندانیان سیاسی وضعیتشان طوری بود که تا ساواک اجازه ملاقات نمی‌داد مثل فرد مرده حساب می‌شدند. کسی نمی‌دانست کجا هستند و جواب درستی نمی‌دادند. می‌گفتند شاید او را برده باشند زندان شهید یا شیراز و… به این شهرها می‌رفتیم اما خبری از مراد نبود. البته مادرم را هم بعد از من دستگیر و بازجویی کردند. هم پدرم و هم مادرم شکنجه روحی شدند. سال ۵۸ وقتی لیست شهدای بهشت زهرا مشخص شد، پدرم سسکته مغزی کرد و مادرم هم سال ۱۳۷۸ از دنیا رفت.

برادر تان چند ساله بود که شهید شد؟ نحوه شهادتش چگونه بود؟

مراد ۲۱ ساله بود که دستگیر شد و در ۲۳ سالگی به شهادت رسید. اگر موزه عبرت بروید پوسترش روی دیوار است. فک و دندان‌هایش بر اثر ضربه شکسته و چشمش تخلیه شده بود. آخرین ضربه به قلبش اصابت کرده بود که گویا باعث ایست قلبی‌اش شده بود. همچنین با لگد و باتوم به سرش ضربه زده بودند که جمع‌ماش شکسته و نهایتاً به شهادت رسیده بود.

شهید نانکلی با چه چهره‌های انقلابی همراه و هم‌دوره بود؟

از دوستان انقلابی برادرم می‌توانم از آقای عزت شاهی و شهید کجویی که بعد از رئیس زندان اوین شد و در دهه ۶۰ توسط منافقین به شهادت رسید، نام ببرم. همین طور مرحوم اکبر مهدوی که سه سال پیش فوت کردند. ایشان از مبارزانی بود که بعد از پیروزی انقلاب آزاد شد. در همان ایام که شعار می‌دادند زندانی سیاسی آزاد باید گردد آزاد شدند. مسجد هدایت و حسینیه ارشاد جزو مراکز ی بود که برای فعالیت‌های انقلابی به آنجا رفت و آمد داشتند.

شما هم با برادر تان در مبارزات انقلابی همراه می‌کردید؟

آن موقع سنم کم بود. با مادر و برادرم به مسجد هدایت در چهارراه استانبول می‌رفتیم که آقای طالقانی سخنرانی می‌کردند یا حسینیه ارشاد می‌رفتیم. بعد از اینکه برادرم دستگیر شد خانواده‌های مبارز را شناختیم و همین

از ینب نانکلی فقط ۱۵ سال داشت که توسط

ساواک دستگیر شد و بیش از دو سال از عمرش را در زندان به سربرد. او خواهر شهید مراد نانکلی از فعالان انقلابی بود که سال ۵۳ توسط رژیم طاغوت به شهادت رسید. کمی بعد از شهادت برادر، حمیده دستگیر شد و غم از دست دادن برادر را به غم غربت و دلنگنی‌های زندان پیوند داد. این روزها که در آستانه چهلمین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی هستیم، گفت‌وگویی با این بانوی انقلابی انجام داده‌ایم که ماحصلش را تقدیم حضور تان می‌کنیم.



می‌کرد. تا قبل از سال ۱۳۵۶ حتی بعد از اتمام محکومیت انقلابیون آنها را در زندان‌ها نگه می‌داشتند و آزاد نمی‌کردند. برادرانی بودند که حتی چهار سال اضافه در زندان‌ها می‌ماندند و آزاد نمی‌شدند. برخی هم تا لحظه پیروزی انقلاب همچنان در زندان بودند.

از شکنجه انقلابی‌ها در کمیته مشترک ضد خرابکاری روایت‌های زیادی شده مخوف بگوئید.

در واقع کمیته ضد خرابکاری شهربانی شکنجه‌گاه بود. حتی از شهرستان‌ها زندانی به این کمیته می‌آوردند و شکنجه می‌کردند. همه را بدون روبرگرد به تخت می‌بستند و با کابل به پاهایش می‌زدند و بعد از آن از سقف آویزان می‌کردند. بقیه شکنجه‌ها بستگی به نوع اتهام داشت. هر چه پرورنده سنگین‌تر بود شکنجه سخت‌تر می‌شد.

شما ۱۵ ساله و در سن نوجوانی بودید.

من در سن ۱۵ سالگی توسط ساواک دستگیر شدم. با اینکه همه سن قانونی نر رسیده بودم دو سال و نیم به زندان محکوم و سال ۱۳۵۶ آزاد شدم. سال ۵۳ بعد از اینکه برادرم تمام شد و آزادی‌ام بود که به زندان اوین منتقل شدم. بعد از دو سال و نیم محکومیت مراد شد و آزادی‌ام هم‌زمان با برنامه حقوق بشر که دولت امریکا به رژیم شاه دیکته کرد بود. آن موقع شلوغی‌های انقلاب تازه داشت شکل می‌گرفت و حقوق بشر به زندان‌ها سرکشی

دادند و ۱۸ آذر ماه من دستگیر شدم



چطور توانستید آن همه شکنجه را تحمل کنید؟

فکر می‌کنم همه مبارزان انقلابی در وهله اول ایمانی که داشتند به آنها قوت قلب می‌داد. همان ایمان باعث می‌شد شجاعانه در آن هدفی که می‌خواهند قدم بگذارند و تحمل کنند.

بانوان انقلابی زیادی در زندان‌های رژیم طاغوت محبوس بودند. آماری از زندانی‌های انقلابی خانم دارید؟

حدود هزار و اندی زندانی زن بودیم. خانم‌های زندانی در سلول‌های مختلف نگهداری می‌شدند. خودم اوایل زندانم تنها در انفرادی بودم. بعد چهار نفر شدیم و به سلول عمومی منتقلمان کردند. در سلولمان که گنجایش ۱۲ نفر داشت، ۱۶ نفر جسا داده بودند. از هم‌بندی‌هایم می‌توانم به خانم فاطمه حسینی (در حال حاضر کارمند شهرداری است)، وجیهه ملکی (استاد دانشگاه) و خانم شیخ حسنی که همسر ابوالقاسم سرحدی زاده است که قبلاً وزیر کار بود، اشاره کنم. خانم شیخ حسنی ۱۲ سال در زندان ساواک بود. خانم زهرا رحیمی، فاطمه اسماعیل نظری و… تعدادمان زیاد بود.

حدود ۱۴۰ نفر فقط تا سال ۵۶ در زندان قصر بودند. بعد از سال ۵۶ تعداد خانم‌های انقلابی بیشتری در زندان‌ها بودند. شهیده فاطمه امینی زیر شکنجه ساواک به شهادت رسید. شکنجه‌ها توسط آقایان انجام می‌شد. بازجوها را برای کابل زدن می‌آوردند. من خودم بر آثار شکنجه از ناحیه کمر دچار آسیب شدم. بیشتر از شکنجه جسمی، آسیب روحی دیدیم. الان ۳۰درصد جانبازی دارم.

بعد از آزادی به مبارزه ادامه دادم تا اینکه انقلاب پیروز شد. فعالیت مشخصی نداشتم و جایی شافل نشدم. در حاشیه بودم و جایی که لازم بود برای سخنرانی می‌رفتم. از اول دنبال پست و مقام نبودیم. بعد از پیروزی انقلاب هر جایان به حضور ما بود رفتیم. سال ۵۷ با همسرم که شغل آزاد داشت ازدواج کردم و پنج فرزند دارم.

وقتی انقلاب پیروز شد طعم آزادی را چشیدید. بد آن هنگام چه حسی داشتید؟

بعد از آن همه حونی که دادیم درخت انقلاب به ثمر نهشته بود و خوشحال بودیم که مستضعفان از ظلم پهلوی نجات پیدا کردند. ما همچنان از انقلاب پشتیبانی می‌کنیم. پس از ۴۰سال از پیروزی انقلاب هنوز استکبار دست برادر نیست به عنوان مختلف می‌خواهند به نظام ضربه بزنند ولی نمی‌دانند که درخت انقلاب تنومندتر و محکم‌تر می‌شود. کمی بعد از پیروزی انقلاب جنگ شروع و متأسفانه بعد از جنگ جامعه به چند دسته تقسیم شد. این شاخه شدن‌ها باعث شد برخی فرصت‌طلب به دنبال منافع شخصی بروند و مردم را دلسرد کنند، اما معسوم مردم همچنان پیرو رهبر و انقلابشان هستند.

خاطرات بانوان انقلابی مثل شما باید برای آیندگان به یادگار بماند، خاطرات تان را ثبت کرده‌اید؟

به طور مستقل خیرولی در کتاب خاطرات آقای عزت‌شاهی به خاطرات من و برادرم شهید مراد نانکلی پرداخته شده است. همچنین در کتاب «آن روزهای نامهربان» که در موزه عبرت است، خانم فاطمه جلالوند که پدرش زندانی ساواک بود به خاطرات من و برادرم می‌پردازد.

گفت‌وگو

خاطراتی از انقلاب تا جنگ در گفت‌وگوی «جوان»

با چند رزمنده دفاع مقدس

بچه‌های انقلاب ستون‌های دفاع مقدس شدند

همان‌جا شنیدیم که ارتش اعلام بی‌طرفی کرده و انقلاب پیروز شده است.

فرمانده زخمی

محمود تنها از رزمندگان لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) می‌گوید. یک روز مانده به پیروزی انقلاب همراه برادرم و تعداد دیگری از انقلابی‌های محلمان به مرکز شهر رفتیم. هر جا اعلام می‌شد گاردی‌ها یا ساواکی‌ها حضور دارند، حمله و آنجا را باکساز می‌کردیم. در همین اثناء در جنوب یادگان حر با شهید کلهر آشنا شدم. ایشان پایش گلوله خورده بود. کمک کردم تا خودش را به کتی امنی رساند.

معارف اولیه داشتیم و بعد از انقلاب هم به طور اتفاقی ایشان را دیدم و دوستی‌مان تا شروع جنگ و تشکیل تیپ المهدی و سپس حضور در لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) ادامه یافت.

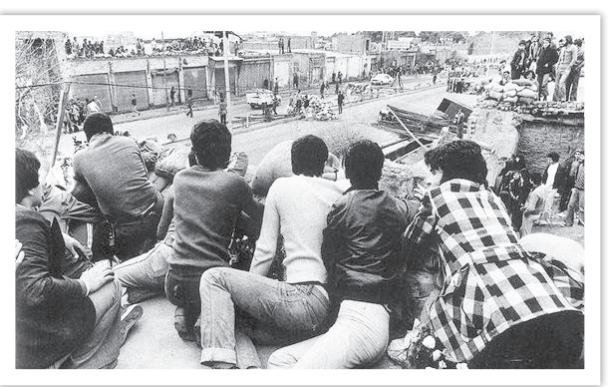
خط امام

سید حسین حسینی از رزمندگان دفاع مقدس؛ آشنایی ما با روند انقلاب از طریق یکی از بچه‌های محلمان بود که به جلسات آقای اصلاحی می‌رفت. اصلاحی یک طلبه انقلابی بود که در روشنگری بچه‌های محله نقشی بسزایی داشت. قبل از آن ما شناخت زیادی از حضرت امام و انقلاب نداشتیم، اما وقتی با فلسفه نهضت اسلامی آشنا شدیم، دیگر خط امام را رها نکردیم و بعد از انقلاب در کمیته و سپس سپاه حضور یافتم و بارها به جبهه‌های جنگ اعزام شدم.

نبرد با تانک‌های گارد

عبدالله نوری از رزمندگان پیشکسوت دفاع

مقدس نیز می‌گوید: ما در مسجد امام جواد در محله تهران نو فعالیت می‌کردیم. یک



شهر انقلابی

عبدالرضا البیوغیش از رزمندگان مقاومت خرمشهر؛ خرمشهر پیش از انقلاب مهاجران زیادی داشت. اغلب بچه‌های این شهر هم تحصیل‌کرده و با سواد بودند. هسته‌های مقاومت خیلی زود در خرمشهر شکل گرفت. البته تفکرات چپ هم در میان برخی از جریان‌های انقلابی وجود داشت، اما بچه‌های مذهبی جمع خودشان را داشتند و بسیار قوی عمل می‌کردند. همین تشکل‌های انقلابی اولین تظاهرات را در سطح شهر برگزار کردند. بعد از پیروزی انقلاب افرادی مثل شهید جهان آرا و شهید موسوی که از همان بچه‌های انقلابی بودند، سیاه‌ان شهر را تشکیل دادند.

مدت کار من این بود که از ساختمان تازه ساخت بانک صادرات به حیاط سفارت امریکا نگاه می‌کردم و تحرکات آنجا را به اطلاع حاج آقا محیی امام جماعت مسجد حامی می‌رساندم. نزدیک ایام انقلاب درگیری‌های خیابانی شروع شد و چند روز مانده به پیروزی انقلاب در خیابان نیروی هوایی سنگربندی انقلاب در کنارش بودم. عراقی‌ها شیخ را که روحانیون انقلابی شناخته شده جنوب کشور بود جلوی چشم‌های من به شهادت رساندند و به من هم تیر خلاص زدند که قسمت بود من در سنگری بودم که روی پشت بام یکی از شعبه‌های بانک ملی درست کرده بودیم. را روایت کنم.

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۸۴

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰

جدول سودوگو

ارقام ۹تا ۹راطوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کار روند

به کار روند

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۵۸۳

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۸۴

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵

از بالا به پایین

- ۱- پز شک - سرمربی پرسپولیس ■ ۲- نام قزدار، نخستین شاعر زن پارسی گوی - به دنیا آوردن - خشکالی
- ۳- برگ برنده - پیست و ذلیل -دندان ناپایدار -ضمیر اشاره -محکم کردن ■ ۴- نویسنده ایرلندی در انتظار گودو - سوخت ماشین‌های دیزل - قسمت جلوی ساق پا ■ ۵- کلیسای قدیمی پاریس - اهلی - صدای فرو ریختن سقف ■ ۶- ستاره برزیلی پاری سن ژرمن - ساز شاکلی - بچه می‌کشد ■ ۷- سطح دست - جد - دل‌داده شیرین
- ۸- بیماری التهاب حنجره - فرصت مناسب برای انجام کاری - اندام‌ها ■ ۹- شجاع - کابوی خوش شانس - سست و وارفته ■ ۱۰- غذای نذری - کدو تنبل - شک ■ ۱۱- نمایان - پوئین - متضاد زودرنج ■ ۱۲- جامه صاف کن - هر یک از کشورهای حاشیه خلیج فارس - راه بیزمنی ■ ۱۳- جفت ماده - بزبان - عنصر شیمیایی - عالی - ضمیر غایب
- ۱۴- پیاده شطرنج - گرزنگش ■ ۱۵- کشوری است در آمریکای مرکزی - روحانی مصری